

حج عارفان در شعر فارسی

محمد صدیقی آلائق*

چکیده

حج در لغت به معنی قصد است، سپس استعمال آن به معنی: قصد زیارت خانه ی خدا برای انجام دادن مناسک حج، مخصوص گردید.^۱ به همین علت است که حجاج در آثار و اخبار مذهبی «مهمانان خدا» نامیده شده اند.^۲ از دیدگاه عرفانی، حج رفتن به کوی یار برای دیدن روی یار است و زیارت خانه، وسیله است برای مشاهده صاحب خانه، و اگر چنین نباشد «حج»، جز زحمت و خانه، جز سنگ و گل، چیز دیگر نیست. پس موسم حج برای عارف، بهار گل و بلبل و شب قدر وصال عاشق به معشوق است، لذا آرزوی چنین وصال، وصالی که مقصد نهایی عارف است، در اشعار فارسی با سوز دل خاص آمده است. بنابراین دیدگاه، زائر خانه خدا باید از قشرو پوست و ظاهر اعمال حج به لبّ و مغز و باطن اعمال برسد یعنی خانه را وسیله قرار دهد و به صاحب خانه نایل آید.

* عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

^۱ ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۵۲ و فرهنگهای دیگر

^۲ - مجلسی، محمد باقر، بحرالانوار، ج ۹۶، ص ۳۴

- حاجی به ره کعبه ومن طالب دیدار

او خانه همی جوید ومن صاحب خانه^۳

- پیش ما کعبه به جز خاک سر کوی تو نیست

قبله اهل نظر جز خم ابروی تو نیست^۴

زیبائی خاص بُعد عرفانی حج، در اشعار فارسی و نقش تربیتی بسیار موثر آن، نویسنده را برآن داشت که در این زمینه گل هایی را از گلستان شعرای شیرین سخن فارسی گوی گل چین کرده و به رسم تحفه، تقدیم علاقه مندان بکند و امید می رود این نوشته در تعمیق معرفت حج گزاران به ویژه در بُعد عرفانی مفید واقع شود.

اهمیت حج در شعر فارسی

حج در اشعار فارسی از جایگاه مهم برخوردار است و شعرا در اشعار خود از حج به قدری با عظمت یاد کرده اند که حج در اشعار فارسی به عنوان یک امر مقدس تجلی پیدا کرده و مورد قسم قرار گرفته است. کعبه و مکانهای مقدس آن در نزد شعرا آن قدر عزیز است که در اشعار خودشان به آن سوگندها خورده اند. که این سوگندها خود فصل مستقلی از ادبیات فارسی را تشکیل می دهند و به سوگند نامه معروفند. نمونه هایی از این سوگندها در زیر آورده می شوند:

به موقف عرفات و به مجمع عرصات به حشر و نشر و بقا و لقا و حور و قصور
به قدس و کعبه و جودی و یثرب و عرفات به حق و زمزم و رکن و مقام و مسجد و نور^۱

(و طواط)

^۳ - خیالی بخارایی، دیوان، تصحیح دولت آبادی، نشر موسسه تاریخ و فرهنگ ایران شماره ۲۰، تبریز، ۱۳۵۲، ص ۲۴۱

^۴ - ابن نصوح شیرازی، تاریخ ادبیات ایران ص ۲۱۲

• در این تحقیق اشعار فارسی بعضی از شعرای بزرگ فارسی گوی، در قرن ۶ تا ۹ هجری مورد بررسی قرار گرفته است و از غیر این دوره ها بسیار کم آورده شده است.

^۱ رشید الدین و طواط، دیوان، با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی ص ۲۶۸

به نورروضة سید به فرض مروه و مشعر به قرب عمره و قربان به فصل موقف و محرم ...^۲

(فلکی شیروانی)

به مشعر و به مناسک به عمره و احرام به موقف و به منا و به کعبه و زمزم ...^۳

(ادیب صابر)

به ذات ایزد و توحید و حرمت او به زمزم و عرفات و حطیم و رکن و مقام

به حقیق کعبه و آن کس که کرد کعبه به عمره و حجر و مروه و صفا و منا ...^۴

(ادیب صابر)

به لبیک حجج بیت الحرام به مدفون یثرب علیه السلام ...^۵

(سعدی)

به کعبه گر نمایی جمال خود مارا زخون دیده کنم لعل ریگ بطحا را^۶

(جامی)

گناه عارفانه به حج :

مجویبری غزنوی از عرفای قرن چهارم هجری در کتاب کشف المحجوب گوید^۷
« حج دو گونه است : در غیبت و در حضور. آنکه از خدا غایب است درمکه نیز همچنان
است که درخانه خویش و آنکه با خداست در خانه خود چنان است که درخانه کعبه و مقصود
از حج نه دیدن خانه خدا که دیدن خدای خانه است »

^۲ فلکی شیروانی ، دیوان ، ص ۱۹۷

^۳ ۴۱۳- ادیب صابر ترمذی ، دیوان ، تصحیح ناصح ، مؤسسه علمی ، ص ۳۶ و ۲۶۳

^۴ ۵- سعدی ، شیخ مصلح الدین ، بوستان ، باب دهم ، تصحیح محمد علی فروغی و استاد قریب ، ص ۲۴۴

^۶ جامی ، دیوان ، و پراست هاشم رضی ، ۱۳۴۱ ، ص ۱۴۸

^۷ مجویبری ، ابوالحسن علی بن عثمان ، به تصحیح: ژو کولسکی ، چاپ اول ، انتشارات طهوری ، ۱۳۵۸ ، تهران ، ص

۹۱ به بعد .

ی با
سورد
سعار
ی را
ی ند:

ست و

عرفا، مکه و خانه خدا را کوی دوست نامیده اند، که زایر در آنجا روی دوست را زیارت می کند بنابراین از ویژگی های نگاه عارفانه به حج تفاوت قابل شدن بین کوی دوست و روی دوست است چنانچه کاشفی می گوید: ^۸

«حج دو نوع است یکی: قصد کوی دوست و آن: حج عوام است و یکی: میل روی دوست و آن: حج خاص انام است»

بنابراین منظور عارف از سفر به مکه و زیارت کعبه، دیدن خدای کعبه است. عارف مکه و کعبه را چون کوی دوست است می خواهد و اگر کعبه قبله شده است از آن جهت است که آن را بر سر کوی دوست بنیاد نهاده اند.

بنیاد کعبه بر سر کویت نهاده اند زان گشت قبله همه اخیار و اصفیا

مرغ به گل عاشق است، ما به گلستان او کعبه ما کوی او، کعبه مرغان، چمن ^۱

(حسن دهلوی)

بر این اساس مولوی، کعبه ای را که نشانی از دوست نباشد، سنگ و گِل دانسته است. وی در مورد آن کس که به حج رفته و خانه بدون صاحب خانه را دیده است چنین می گوید: ^۲

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید؟ معشوق همین جاست بیاید بیاید

آن خانه لطیف است، نشانهاش بگفتید از خواجه آن خانه نشانی بنمایید

یک دسته گل کو؟ اگر آن باغ بدیدید یک گوهر جان کو؟ اگر از بحر خدایید

با این همه آن رنج شما، گنج شما باد افسوس که بر گنج شما پرده شما بید

از این رو عرفا آنانی را که فقط خانه را می بینند و خدای خانه را نمی نگرند و از ظاهر به باطن و از اسم به معنی نمی روند نکوهش می کنند. حافظ شیرازی می گوید:

^۸ کاشفی، ملاحسین (معروف به واعظ)، لب اللباب مشوی، ص ۵۱

^۱ دهلوی حسن سنجرى، دیوان، به اهتمام مسعود علی محوی، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۲، ص ۳۱۰.

^۲ مولانا، جلال الدین محمد بلخی، کلیات شمس، حواشی و تعلیقات از م، درویش، انتشارات جاویدان، چاپ سوم،

جلوه بر من مفروش ای ملیک الحاج که تو خانه می بینی ومن خانه خدا می بینم ۳
مولوی نیز می گوید :

«حج خانه خلیل آسان است ، اما حج حرم جلیل کار شیر مردان است وَ لِكُلِّ عَمَلٍ مَلْرَجَالٌ» ۴
مولوی در بیان دیگر می گوید :

حج اصطلاحی و ظاهری، زیارت کردن خانه است اما حج مردانه و حج واقعی دیدن رب
البت و خدای خانه است . آن مجاز است و این حقیقت و مسجد و کعبه جز درون مردان
الهی نیست و این مسجد که در درون اولیا است ، جایگاه حضور پروردگار و سجده گاه مردم
است و کعبه مردان الهی ، از آب و گل نیست، بلکه این دل است که «بیت الله» و نظر گاه
خلیل اکبر است :

خوش بکش این کاروان را تا به حج	ای امیر صبر و مفتاح الفرج
حج زیارت کردن خانه بود	حج رب البیت مردانه بود
کعبه را گر هر دمسی عزّی فرود	آن ز اخلاصات ابراهیم بود
فضل آن مسجد ز خاک و سنگ نیست	لیک در بناش حرص و جنگ نیست
بر در این خانه گستاخی ز چیست ؟	گر همی دانید کاند ر خانه کیست ؟
جاهلان تعظیم مسجد می کنند	در جفای اهل دل جد می کنند
آن مجاز است این حقیقت ای خران	نیست مسجد جسز درون سروران
مسجدهی کان اندرون اولیاست	سجده گاه جمله است آنجا خداست
کعبه مردان نه از آب و گل است	طالب دل شو که بیت الله ، دل است
کعبه بنیاد خلیل آزر است	دل نظر گاه خلیل اکبر است . ۵

عطار از شعرای قرن هفتم چنین می گوید :

آن یکی پرسید از مجنون : مگر کسز کدامین سوی قبله است ای پسر؟

می
روی
ت
که
ن
ی
در
۲
طن
م

گفت: اگر هستی کلوخی بی خبر
 اینکت کعبه است در سنگی نگر
 کعبه عشاق مولی آمده است
 آن مجنون روی لیلی آمده است
 چون نه تو اینی نه آن هستی کلوخ
 قبله ات سنگ است ای بی شرم شوخ^۱
 شعرای قرن هشتم نیز می گویند :

به عزم کعبه کویت برای دیدن رویت
 قطعت وصل ثقاتی دخت فی خلواتی^۲

شمس مغربی

ای درت کعبه ارباب نجات
 قبلتسی وجهک فی کل صفات
 بر سرکوی تو ناکرده وقوف
 حاجیان را چه وقوف از عرفات^۳

(عبدالرحمن جامی)

حاجی به ره کعبه ومن طالب دیدار
 او خانه همی جوید و من صاحب خانه^۴

(خیالی بخارایی)

مقصود از طواف :

حال که مقصود از حج دیدن روی یار و زیارت صاحب خانه است پس طواف کعبه ، گشتن به دور سنگ و گل نخواهد بود و معنی خاص خواهد داشت . به تعبیر مولوی منظور از طواف نه طواف در و دیوار است که طواف یار و نگار است :

کعبه جانها تویی، گرد تو آرم طواف
 جغد نیم بر خراب هیچ ندارم طواف
 پیشه ندارم جز این ، کار ندارم جز این
 چون فلکم روزوشب، پیشه وکارم طواف
 بهتر از این یار کیست خوشتر از این کار چیست
 پیش بت من سجود گرد نگارم طواف

^۱ عطار نیشابوری ، مصیبت نامه به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی ، کتابفروشی زوار ص ۱۹۸ و ۱۹۹
^۲ شمس مغربی ، دیوان ، تصحیح صادق علی و اهتمام میر طاهر ، انتشارات تکیه خاک و جلالی ص ۲۰۱
^۳ جامی ، دیوان . همان ص ۱۳۴
^۴ خیالی بخارایی ، دیوان ، همان ، ص ۲۴۱

رخت کشیدم به حج تا کنم آنجا قرار بُرد عرب رخت من بر قرارم طواف
 تشنه چه بیند به خواب؟ چشمه و حوض و سبو تشنه وصل توام ، کی بگذارم طواف ؟
 چونکه بر آرم سجود باز رهم از وجود کعبه شفیعم شود چونکه گزارم طواف^۵

نشانه دیدن روی صاحب خانه در حج بیرون شدن از خود است :

عرفا که درمناسک حج دیدن خانه را وسیله دیدن خدای خانه می دانند و با رفتن به کوی
 دوست روی دوست را زیارت می کنند اینان از هستی خود می گذرند و از وجود و انانیت
 خویش دست می شویند و در درون خویش هیچ چیز جز خدا نمی بینند و به همین علت
 غمی جانگاہ پیوسته در وجود شان، نهفته است که روز به روز آنها را ضعیف تر و چهره آنان
 را زردتر می کند .

حج چیست از پا و سسر بیرون شدن کعبه دل جستن و درخون شدن^۶

(عطار)

عطار در کتاب الهی نامه، در این باره حکایتی را نقل می کند و آن اینکه: روزی شبلی یکی از عرفا
 - برای زیارت خانه خدا عزم سفر کرد، در بادیه جوانی را دید خوش اندام که او نیز عزم خانه
 خدا را داشت. شبلی وی را از آن پس ندید تا آنکه به حرم و خانه خدا رسید، جوانی لاغر
 اندام، ناتوان، دل از دست داده و نزدیک به مرگ را دید. جوان، شبلی را شناخت و به او گفت:
 من همان جوانی هستم که در بادیه دیدی، خداوند مرا به سوی خویش طلبید و هر چه را می
 خواستم به من داد تا آنکه روزی مرا از خود بی خود کرد و آتش عشق در من انداخت و دلم
 پر خون گشت و به بیماری و فقر مبتلا شدم و امروز می بینی که به این روز افتاده ام و این ها در
 اثر این است که می گوید: یا باید تو باشی یا ما. باید از هستی خود بگذری تا جان و خرد را
 دریابی. اوسود مرا جز نابودی نمی داند:

^۵ مولوی ، دیوان شمس ، غزلیات . همان ، ص ۵۳۱ .

^۶ عطار نیشابوری ، مصیبت نامه ، همان ، ص ۴۳ .

مگر شبلی چو شمعی سر به سر سوز
 جوانی دید همچو شمع مجلس
 چو شد القصه شبلی تا حرمگاه
 سیه گشته ضعیف و ناتوان هم
 حکایت کرد شبلی نزد یاران
 مرا از پیش کعبه داد آواز
 من آن نازک تن تازه جوانم
 مرا با صد هزاران ناز و اعزاز
 به هر ساعت مرا گنجی دگر داد
 دلم خون کرد و آتش در من انداخت
 به بیماری و فقرم مبتلا کرد
 نه دل ماند و نه دنیا و نه دینم
 به همین علت است که عطار عاقبت کار حاجی
 شدن می داند:

کاملی گفته است از پیران راه:
 کرد نباید خان و مانش را وداع
 بعد از آن ره رفت روز و شب مدام
 چون رسیدی کعبه دیدی چیست کار
 جز طواف کما رن بود بر دوام
 تا بدانی تو که در پایان کار
 هر که عزم حج کند از جایگاه
 فارغش بساماید شد از باغ و ضیاع
 تا شوی تو محرم بیت الحرام
 آن که نه روزت بود نه شب قرار
 کار سر گردانیت باشد مدام
 نیست کس الا که سر گردان کار

۱- عطار نیشابوری، الهی نامه، تصحیح هلموت ریتز، استانبول، مطبعه معارف ص ۱۸۸

عاقبت چون غرق خون افتادن است همچو گردون، سرنگون افتادن است
آن چه می جویی نمی آید به دست وز طلب یک لحظه می نتوان نشست^۲

در توضیح این دیدگاه عرفا، می شود گفت که آنها این ویژگیها را از حدیث نبوی استفاده کرده اند که در آن حدیث این حالات از ویژگیهای یقین شمرده شده و در اخبار آمده است که رسول خدا (ص) نماز بامداد را با مردم برگزار کرد. جوانی را دید که چرت می زد، سر به زیر می داشت، رنگش زرد بود، تنش لاغر و گونه هایش بگودی فرو رفته بود. رسول خدا (ص) به وی فرمود: چگونه صبح کردی؟ گفت در حال یقین. رسول خدا (ص) از گفته وی تعجب کرد و فرمود: هر یقینی حقیقتی دارد حقیقت یقین تو چیست؟ گفت: یقین من است که مرا غمین کرده و شبم را به بی خوابی کشیده و روز گرم را به تحمل تشنگی (روزه).
جانم از دنیا و آنچه در آن است به تنگ آمده تا جایی که گویا می بینم عرش پروردگارم برای رسیدن به حساب بر پاست و همه مردم برای آن محشور شده اند و من در میان آنها هستم گویا می نگرم به اهل بهشت که در نعمت اندرند...^۳
کعبه دل^۴

در پایان این قسمت ذکر این نکته خالی از فایده نخواهد بود که عرفا دل را به کعبه تشبیه کرده اند و آن را با کعبه مساوی و مقابل قرار داده اند، بلکه آن را بالاتر از کعبه دانسته اند صاحب آنتدرراج دل را چنین توضیح می دهد:
«دل لطیفه ربانی و روحانی و او حقیقت انسانی است و مدرک و عالم و عارف و عاشق و مخاطب و معاقب همان است. هر که دل را دریافت خدارا دریافت و هر که به دل رسید به خدا رسید دانی که دل چیست و کجاست؟ دل منتظر خداست و مظهر جلال و جمال کبریایی

^۲ عطار نیشابوری، مصیبت نامه، همان، ص ۱۹۹

^۳ اصول کافی، ج ۳ کتاب الایمان و الکفر باب حقیقه الایمان و الیقین، حدیث ۲ ص ۹۲.

^۴ فرهنگ دهخدا واژه دل، فرهنگ مصطلحات عرفا به نقل از: شرح گلشن راز شبستری

و منظور لطف الهی است و چون قالب ، رنگ دل گیرد و هم رنگ دل شود، قالب نیز منظور الهی باشد .

کعبه ی مردان نه از آب و گل است طالب دل شو که بیت الله ، دل است^۵
در وجه شبه دل به کعبه چنین گفته اند :

« چنانکه در ظاهر کعبه ای است، قبله خلق و آن از آب و گل است . در باطن نیز کعبه ای است، منظور نظر حق و آن دل صاحب دل است .

اگر کعبه ی گل ، محل طواف خلایق است ، کعبه دل مطاف الطاف خالق است ، آن مقصد زوآر است و این (مهبط انوار) ، آنجا خانه است و اینجا خداوند خانه^۱ »

خواجه عبدالله انصاری در مناجات نامه در مقایسه ی دل با کعبه می گوید :

« ای عزیز در رعایت دلها بکوش و عیب کسان می پوش و دل به دنیا بفروش، بدان که خدای تعالی در ظاهر، کعبه بنا کرده که او را از سنگ و گل است و در باطن ، کعبه ای ساخته که از جان و دل است . آن کعبه ساخته ی ابراهیم خلیل است و این کعبه نظر گاه رب جلیل است . آن کعبه منظور نظر مومنان است و و این کعبه ، نظر گاه خداوند رحمان است . آن کعبه مجاز است و این کعبه راز است . آنجا چاه زمزم است و اینجا آه دمام . آنجا مروه و عرفات است و اینجا محل نور ذات . حضرت محمد مصطفی (ص) آن کعبه را از بتان پاک کرده تو این کعبه را از اصنام هوا و هوس پاک گردان. »^۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۵ (مولوی ، شرح مثنوی ، محمد تقی جعفری ، همان ، ج ۹ ، ص ۲۷۲)

^۱ ملاحسین واعظ کاشفی لب اللباب مثنوی ، ص ۵۱ .

^۲ خواجه عبدالله انصاری مناجات نامه .

می
ای
وار
ای
از
ت
جان
ست
این

کعبه ی دل از منظر شعر :

کعبه است دل من که بدان کعبه نیاید
بی دوستی آل نبی قافله ی حاج^۳
- ای سنایی ز جسم و جان بگسل
هرچه آن غیر اوست ز آن بگسل
- چند گردی به گگرد کعبه ی گل
یک نفس کن طواف کعبه ی دل^۴
خاک ره عوام زیارتگه خواص
دل، کعبه ی حقیقت و ما آستانه ایم^۵
عاشقان اول طواف کعبه جان کرده اند
پس طواف کعبه ی تن فرض فرمان دیده اند^۶
حج چیست ازها و سر بیرون شدن
کعبه ی دل جستن و در خون شدن^۷
کعبه مردان نه از آب و گل است
طالب دل شو که بیت الله، دل است
صورتی کان فاضل و عالی بود
او زبیت الله کسی خالی بود
کعبه بنی ساد خلیل آزر است
دل نظر گاه خلیل اکبر است.^۸
ای کعبه دل کویت، و ای قبله جان رویت
وی باد سمن بویت الحمد و تحیاتم^۹
شنیده ام که به حجاج عاشقی می گفت
که: کعبه ی من سرگشته ی کوی جانان است
طواف کعبه دل گر میسرت گگرد
عماد حج پذیرفته در جهان آن است^{۱۰}
راه دور کعبه را گم کرده ای حاجی چسرا؟
کعبه ی دل را زیارت کن که لرسنگش کم است^{۱۱}

^۳ سوزنی سمرقندی، دیوان به تصحیح دکتر ناصر الدین شاه حسینی انتشارات امیرکبیر، مرداد ماه ۱۳۳۸، ص ۱۴۵.
^۴ حکیم سنایی، مثنویها، مثنوی طریق التحقیق، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات بابک، ۱۳۶۰.
^۵ ظهیری فارابی، دیوان، به اهتمام هاشم رضی، انتشارات کاوه، ص ۲۶۱.
^۶ خاقانی، دیوان، بکوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، چاپ دوم انتشارات زوار، تهران، ۱۳۵۷، ص ۹۰.
^۷ عطار، مصیبت نامه، همان، ص ۴۵.
^۸ مولوی، مثنوی، شرح جعفری، همان، ج ۹، ص ۲۷۲.
^۹ علامه الدوله سمنانی، دیوان، به اهتمام عبدالرفیع حقیقت، انتشارات بهجت، ص ۱۵۳ و ۲۵۴.
^{۱۰} عماد فقیه کرمانی، دیوان، به تصحیح رکن الدین همایون فرخ، تهران، ۱۳۴۸، ص ۴۱.
^{۱۱} محیی لاری، (از شعرای قرن دهم)، فتوح الحرمین، به کوشش رسول حمفر بان، چاپ اول، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۳، ص ۴۰.

آرزوی وصال کعبه

شاعران عارف و عارفان شاعر، در اشعارشان اشتیاق خود را برای زیارت خانه ی خدا، این چنین نشان داده اند :

سنایی در مورد درغم حج بودن چنین می گوید :

درغم حج بودن اکنون از ادای حج به است من بگفتم این سخن گوخواه شائی خواه مشای
از دل و جان رفت باید سوی خانه ی ایزدی چون به صورت رفت خواهی خواه به سر شوخواه به پای^۲
خاقانی، شور و اشتیاق خود را برای رفتن به خانه ی خدا چنین بیان می کند :

امسال اگر ز کعبه مرا باز داشت شاه زین حسرت آتشی ز سویدا بر آورم
گر بخت باز بر در کعبه رساند م کا حرام حج و عمره مثلاً بر آورم...
حراق وار در فتد آتش به بو قبیس ز آهی که چون شراره مجزا بر آورم...^۳
نظامی نیز چنین آرزو می کند :

یارب بود که گردد چشم دل نظامی از دیدن جمالش پیش از اجل منور
تادر حریم کعبه یارب کعبه گوید این شکرها که دارد از شاه عدل گستر^۴
مولوی در عشق حج و دیدار محمد مصطفی روزها در سختی است و شبها آرام ندارد :
روز از سفر به فاقه و شبها قرار نی در عشق حج کعبه و دیدار مصطفی^۵

اوحدی مراغی (اصفهانی) در آرزوی کعبه و زیارت مرقد رسول (ص) ترکیب بندی زیبا دارد
که ما گزیده ای از آن آورده می شود :

^۲ سنایی، دیوان، به اهتمام، مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی ص ۶۱۰.

^۳ خاقانی، دیوان، همان، ص ۲۴۶.

^۴ نظامی، دیوان، به تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ دوم انتشارات علمی، ۱۳۶۳، ص ۲۳۳.

^۵ مولوی، کلیات شمس، (غزلیات) همان، ص ۸۳.

هوس کعبه و آن منزل و آنجاست مرا
 بر سر آتش سوزنده نشینم مردم
 دلم از حلقه ی آن خانه، مبادا محروم
 عمر بگذشت ز تقصیر، حذر باید کرد
 ناگزیر است در آن بادیه از خشک لبی
 روی چون در سفر کعبه کند اهل سلوک
 یارب امسال بدان رکن و مقام برسان
 صبرم از پای در آمد تو مرا دست بگیر
 چون هلال از بپسندی که بمانم ناقص
 گردان روضه گذارت بود ای باد صبا
 این حسام خوشفی از غم دوری کعبه گریه می کند :

ای کعبه ی مقصود ، دل من کویت
 اکنون که زدیدار تو محروم شدم
 در خواب من آی تا بینم رویت^۱
 دور از تو شدم زمویه همچون سویت
 در اخبار و آثار آمده است که : امام سجاد (ع) و امام صادق (ع) هنگامی تلبیه و لبیک گفتن در
 موقع احرام بستن حالشان به گونه ای تغییر می یافت که تحیر و شگفتی ناظران را فراهم
 می آورد امام سجاد (ع) پس از احرام در حالی که بر مرکب نشسته بود، رنگ رخسارش زرد
 شده و لرزه بر بدنش افتاده و نتوانست لبیک بگوید. به او گفتند : چرا لبیک نمی گویی ؟
 فرمود : می ترسم پروردگار در جواب من بگوید : ندای تو را پاسخی و سؤال تو را جوابی
 نیست^۲

^۱ ارحدی مراغی (اصفهانی) کلیات (دیوان ، ترکیات) ، ص ۴۷ و ۴۸ .

^۲ ابن حسام خوشفی ، دیوان ، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک انتشارات اداره کل حج و اوقاف
 خراسان ، مشهد ، ۱۳۶۶ ، ص ۵۹۲ .

^۳ مستدرک وسائل الشیعه ، ج اول از جمله های رحلی باب حج ، مقدمات حدیث ۴ .

دارد

این حال امام (ع) را محیی لاری این گونه به نظم در آورده :

ســـــروگل روضه صدق و صفا تـــــازه نهال چمن اصطفای
 قـــــره العینین نبوی و ولی میوه بستان بتول و علی ...
 در ره حج قافله سالار بود چون که به میقات فتادش ورود
 رفت در احرام چو ماه تمام ره بر از او قافله مصر و شام
 گشته رفیقان همه لبیک گو اوشده در بحر تحیر فرو
 غنچه اش از بساد کسان وانشد از جهت تلبیسه گویا نشد
 لرزه به شمشاد فتادش چو بید زردشده لاله و نرگس سپید
 خلق در آن فکر که این حال چیست ؟ شد متکلم چو زمانسی گریست
 گفت که، لبیک به جای خود است لیک مرا گریه زبیم رد است
 خوف دم هست و رجای قبول مانده در این خوف و رجای ملول^۱

حج گزار برای اینکه اندکی به این معرفت دست یابد باید قبل از سفر اموری را رعایت کند :

۱- به خود شناسی و معرفت نفس پردازد و از گناهان عذر تقصیر به درگاه خدا آورده . توبه کند و ظرف دل را قابل کرده و از بتها خالی سازد تا سعادت سکونت در کعبه دوست رب بیابد .

- به جان شو ساکن کعبه بیابان چند پیمایی^۲ چون بود قرب روحانی چه سود از قطع منزلها^۳

- دلا احرام آن در بسته ای چیست^۴ قدم ننهاده فکری کن در این باب^۱

۲- حاجی قبل از این سفر، انگیزه ی خود را خدایی و قصد و نیتش را خالص کند و از ریاضت خود نمایی پرهیز کند و الأعمالش بیهوده خواهد بود :

جنید شیرازی گوید :

^۱ محیی لاری ، فتوح الحرمین ، همان ص ۲۹ و ۳۰ .

^۲ جامی . دیوان . همان ، ص ۱۲۶ .

^۳ امیر شاهی ، دیوان ، تصحیح حمیدیان ، انتشارات ابن سینا ، ۱۳۴۸ ، ص ۸ .

۶۹

گر تو صد بادیه هر دم به ریا قطع کنی در ره کعبه‌ی اخلاص به کامی نرسی^۵
سیف فراغانی چنین آورده است :

ای به دنیا متمتع اگر این عمره و حج از پی نام کنی کعبه تورا حانوت است^۶
بنابراین حج گزار نه تنها باید هر چیزی را که رنگ غیر الهی دارد از خود بزدايد و هر چیز جز
پروردگار را به دور بیاندازد و نیت را تنها متوجه دوست کند، باید دل را به همراه تن به کعبه
برد تا حج سازنده و اثر بخش باشد. حجتی که تنها صورت و تن در آنجاست و دل در وطن یا
وابسته معشوق های مجازی است، بی فایده است.
سنایی گوید :

دل به بلخ و تن به کعبه راست ناید. بهر آنکه سخت بی رونق بسود آنجا کلاه اینجا قبا^۷
از چیزهایی که به اخلاص ضرر می رساند و در حقیقت حج لطمه وارد می کند غرور و خود
خواهی و پسندیدن عمل است، بدین معنا که مثلاً به خاطر کثرت اعمال تصور کند از دیگران
برتر است :

شنیدم که پیروی به راه حجاز به هر خطوه کردی نماز
چنان گرم رو، در طریق خدای که خار مغیلان نکندی ز پای
به آخر ز وسواس خاطر پریش پسند آمدش در نظر کار خویش
به تلبیس ابلیس در چاه رفت که نتوان از این خوبتر راه رفت
گرش رحمت حق نه دریافتی غرورش سرا زجاده بر تافتی...^۸

بی مناسبت نیست داستانی که سعدی در این باره در گلستان آورده است، ذکر کنیم :

۵ جنید شیرازی، دیوان، تصحیح سعید نفیسی، چاپخانه مرکزی، تهران، ۱۳۲۰، ص ۱۱.
۶ سیف فراغانی، دیوان، تصحیح ذبیح الله صفا، سه جلدی دانشگاه تهران، ۱۳۴۱، ج ۲ ص ۴۲.
۷ سنایی، دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، کتابخانه سنایی، ص ۶۱۰.
۸ سعدی، کلیات، بوستان، باب دوم، ص ۷۶ انتشارات اقبال.

سالی نزاعی در پیادگان حجج افتاده بود وداعی در آن سفر هم پیاده . انصاف در سروروی هم افتادیم و داد فسوق و جدال بدادیم.

کجاوه نشینی را شنیدم که با عدیل خود می گفت : یا للعجب پیاده عجاج چون عرصه ی شطرنج به سرمی برد فرزین می شود - یعنی به از آن می گردد که بود - و پیادگان حاج - در - بادیه به سر بردند و بتر شدند

ازمن بگوی حاجی مردم گزای را کو پوستین خلتی به آزار می درد

حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک بیچاره خار می خورد و بار می برد^۱

آری کسی که حکمت حج را نداند و از راز و اسرار حج غافل باشد و خود را قبل از حج، از آلودگیها پاک نکرده باشد کعبه نیز بر او اثر نمی گذارد حتی ممکن است در حال طواف نیز دامن خود را به گناه آلوده سازد .

عطار نیشابوری داستانی را به نظم کشیده که ذکر برخی از بینهای آن بسیار مناسب مقام است

یکی عورت، طواف خانه می کرد نظر افکند بر رویش یکی مرد

زنش گفتا گر اهل رازی تو چنین دم کسی به من پرداز ی تو

ولی آگه نیی تویی سرو پای که از که باز مانده استی چنین جای ...

خداوند جهان پیوسته ناظر و تو از وی غایب و او بر تو حاضر^۱

حاجی نه تنها قبل از رفتن به حج باید خود را از آلودگیها، منبتها و خود خواهیها پاک سازد ، باید بکوشد تا پس از مراجعت نیز تمام کمالات معنوی و تحولات روحی و تغییرات درونی را که در خور ایجاد کرده حفظ کند و پیوسته مراقب اعمال باشد تا مبادا مرتکب فسق شود. امام صادق (ع) به نقل از پیامبر (ص) می فرماید :

«آیه قبول الحج ترک ماکان علیه العبد من الذنوب . علامت قبولی ترک گناه است »^۲

^۱ سعدی ، گلستان ، باب هفتم ، انتشارات اقبال ، ، ص ۱۶۸ .

^۲ عطار ، الهی نامه ، مقاله چاردهم ، همان ، ص ۲۳۲ .

نقش خضر در پذیرش حج

از مباحث مهم دیگر عرفان، حج پیمودن راه و رسیدن به مقصود با همراهی راهنما و مرشد است که به آن «ولی»، «انسان کامل» و «پیر» می گویند سالک برای پیمودن راه حج و برای رسیدن به قرب پروردگار، باید تحت مراقبت پیر باشد و بدون نظر و سرپرستی او کاری انجام ندهد. زیرا مرشد، این راه را طی کرده و به رموز راه آشناست او می تواند به سرعت و به وجه احسن راهرو را به رشد و کمال برساند و به اسرار و معارف شریعت آگاه سازد او به آشنایی قبلی از معانی واقعی و حکمتها ی عالی احکام می تواند رهرو را آگاه ساخته و از ظاهر به باطن سوق دهد.

تذکر این نکته لازم است که بین عرفا و فقها دمسآله ی وجود (ولی) فرقی نیست یعنی هر دو گویند بدون رهبری ولی و انسان کامل راه حج و کمال و تقرب را نمی شود پیمود و تنه فرقی که عرفا با فقها دارند این است که عارفان می گویند هرکس می تواند «ولی» باشد، ام فقها می گویند: باید این ولی حق و انسان کامل، پیامبر و امام و یا جانشین امام باشد. یعنی همانها یی که در قرآن و سنت به صراحت از آنها نام برده شده است.*

مضامین احادیث نقل شده از اهل بیت (ع) این است که هیچ عملی بدون ولایت پذیرفته نیست و شرط پذیرش عمل «ولایت» است چون صحبت ما درباره ی ولایت در حج است تنها در این زمینه به چند حدیث اشاره می شود که شرط پذیرش حج را ولایت می داند و امامان معصوم - علیهم السلام - را به عنوان دلیل و راهنما معرفی می کند:

یقین بدان که نیرزد به حبه ای آن حج چوپرزرنج و بلا و تهی زگنج ولاست.^۲

از امام باقر (ع) در ذیل آیه ۳۷ سوره ابراهیم نقل شده است که:

^۲ آملی، جوادی، عرفان حج، سازمان حج، ص ۱۰۵.

^۳ سلطان ولد بهاءالدین محمد بلخی (پسر مولوی) دیوان با مقدمه سعید نفیسی نشر رودکی خرداد ۱۳۳۸ ص ۱۰۷.

امام باقر (ع) به مردی که در حال طواف کعبه بودند نگاه کرد و فرمود: در زمان جاهلیت نیز این چنین طواف می کردند به این مردم فرمان داده شده که طواف کنند، سپس به سوی ما بیایند و ولایت و دوستیشان را اعلام کنند و نصرت و یاری خود را بر ما عرضه کنند...^۱

از امام سجاده (ع) چنین نقل شده است که فرمود:

« با فضیلت ترین مکانها بین رکن و مقام (کنار کعبه) است و اگر کسی عمر نوح کند و در آن مقام روزها را روزه بدارد و شبها را نماز گزارد، سپس مرگ او را فرا رسد در حالی که ولایت ما را نداشته باشد هیچ سودی برای او ندارد.^۲

از مجموع روایات در این زمینه می آموزیم که هیچگاه نباید بدون ولی زیست و پیوسته باید با او در تماس بود و از او مسائل و احکام را آموخت و او را به عنوان دلیل و راهنما انتخاب کرد و علاوه بر آن باید حمایت و نصرت خود را بر او عرضه کرد و دوستی و ولایت او را اعلام کرد.

عرفا در این مسأله یعنی اطاعت و پیروی از «ولی» و بر گزیدن او به عنوان رهبر و راهنما با فقها اشتراک دارند و همان گونه که گفته شد تنها تفاوتی که میان آنها مسووجود است در رمصداق (ولی) است که ولی چه کسی باید باشد. فقها می گویند: آیا مجازیم ولایت هر کسی را که مدعی رهبری و ولایت باشد بپذیریم یا باید این شخص را خدا و پیامبر و یا امام تعیین کند. بنابراین نزد فقها صاحبان امر و ولایت پس از رسول خدا، دوازده امام معصوم و در زمان غیبت صفرا «نواب اربعه» می باشند که نمایان خاص هستند و در زمان غیبت کبرا نمایان عام می باشند.

در هر حال نزد عرفا و (اهل ولا) شرط پذیرش اعمال و گمراه نشدن از صراط مستقیم پیروی از «ولی»، امام، راهبر، دلیل راه، شیخ، ادیب عشق و به تعبیر دیگر خضر، مرغ سلیمان و طایر قدس است.

^۱ اصول کافی، ج ۲ از چهار جلدی ترجمه دار ص ۳۱۱، انتشارات اسلامی چاپ چهارم ۱۳۹۲ هجری.

^۲ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ص ۲۴۴.

* قرآن سوره مائده آیه ۵۵.

حافظ می گوید :

طی این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلمات است بت‌سرس از خطر گمراهی ...
 مولوی در مثنوی در باره ضرورت پیروی از راهنما گوید :
 هر که گیرد پیشه ای بی اوستا ریشخندی شد به شهر و روستا...
 هر که تا زد سوی کعبه بی دلیل همچو این سرگشتگان گردد ذلیل^۱
 دیگر شعرا نیز هر کدام به بیانی شرط به سلامت رسیدن به کعبه مقصود را وجود دلیل و
 راهنما می دانند :

بی توکسی کی به سلامت رسد اندر کعبه که به هر گام در آن ره خطری نیست که نیست^۲
 ما بی هدایت تو به مجمع کجا رسیم هرگز کسی به کعبه نرفته است بی دلیل^۳
 مگر دلالت من ، خضرپی خجسته کند در این میان بیابان که ره به جایی نیست^۴
 اگر دلیل نباشد به کعبه نتوان رفت ز رهروان چه گشاید که رهنمایی نیست
 از دید عرفا اگر حج بی راهنمایی پیر صورت گیرد، حج کوی دوست است نه حج روی
 دوست ، حج خانه است نه حج خدای خانه، و زمانی حج معنا می دهد که با هدایت پیر
 طریق و تحت نظر او باشد و از اینجاست که گفته شده است حج بی ولایت حج نیست .
 سلطان ولد گوید :

مرادت از حج کردن چو ارتضای حق است یقین به خدمت شیخت بدن بهینه رضاست
 از این رسی به خدا و از آن به اجر و ثواب ثواب اگر چه بلند است این از آن بالاست...
 یقین بدان که نیرزد به حبه ای آن حج چو پرزنج و بلا و تهی ز گنج ولاست...^۵

^۱ مولوی ، مثنوی ، شرح محمد تقی جعفری ، همان ، ج ۶ ، ص ۳۶۶.

^۲ قطب الدین بختیاری کاکلی ، دیوان ، مطبع نامی ، ص ۶۱.

^۳ عماد فقیه کرمانی ، دیوان ، تصحیح همایون فرخ ، تهران ، ۱۳۴۸ ، ص ۲۰۰.

^۴ عماد فقیه کرمانی ، دیوان ، همان ، ص ۳۱۲.

^۵ سلطان ولد ، دیوان ، همان ، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.